

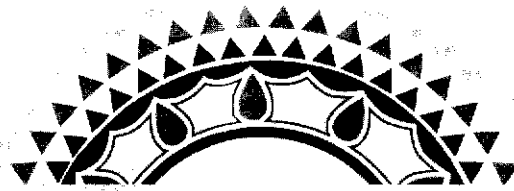


ایمان و معنویت  
به روایت دان کیویت

اللہ کریم کرمی پور

پروفیسر شکار علی خان کیویت  
پیشوا جامعہ اسلامیہ اسلامیہ





«جهانی‌شدن» یا جهانی‌سازی (globalization) را از مؤلفه‌ها و بلکه مقولات عصر جدید دانسته‌اند، عصری که انفورماتیک حاکم بر جوامع انسانی آگاهی‌ها را به هم نزدیک ساخته و فشرده کرده و چنان درهم فروبرده که ادیان و فرهنگ‌ها (حتی خرده‌فرهنگ‌ها) را به تعریفی مجدد از «داشته‌ها» و چارچوب‌های مفهومی. معنایی خود در باب بقاء دوام یا تحول فراخوانده است. دان کیوپیت (Don Cupitt) متفکر نوکانتی و معاصر انگلیسی با نوشتن کتاب‌هایی مثل بحران حجیت اخلاقی، دریای ایمان، آینده ادیان، عیسی و انجیل خدای جهش عقل، طبیعت انسان، اخلاقیات مسیحی جدید، عرفان پس از عصر تجدد و اصلاح مسیحیت کوشیده است نشان دهد که دین (مسیحیت به‌طور خاص و به‌مثابه الگویی برای سایر ادیان) در «دنیای پس از تجدد» در قالب‌های مفهومی کلاسیک ارسطویی-افلاطونی و یا نگرش دکارتی دوران تجدد، چندان قابل دفاع نیست. دین به عنوان ساختی وجودشناختی (ontological) و ایمان به‌مثابه دغدغه‌ای معناشناختی، صرف‌نظر از پسند یا ناپسندی و یا هر نوع داوری ارزشی، واجد ویژگی‌ها و اقتضایات ویژه‌ای است که به‌اجمال می‌توان به آنها اشاره کرد:

### ۱. ایمان ناواقع‌گرا (non-realism)

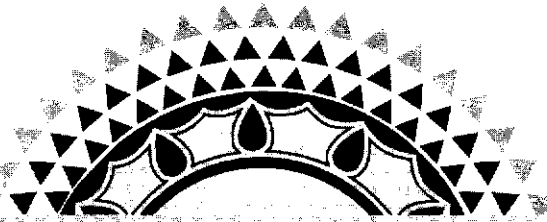
ناواقع‌گرایی در نظر کیوپیت نگرشی است برای برون‌رفت از ثنویت‌گرایی (Dualism) میان جهان «ما» و «آنها»، «دوست و دشمن»، «عالم بالا و عالم پایین» و در نتیجه سخت بنیادگرا و محافظه‌کارانه است. به نظر او الهیات بیشتر بر دعوی صدق و سازگاری مفاهیم بحث می‌کند و بیش از آنکه بر سر «تغییر جهان» بیندیشد بر روی صدق و حقیقت دینی در مقام واقع به بحث می‌پردازد. در حالی که در دنیای «پس از تجدد» پرسش از معنا مهم‌تر و جدی‌تر از پرسش از صدق است. بنابراین کار عقل، اثبات سازگاری گزاره‌های دینی نیست. این نگرش نوپوزیتیویستی کیوپیت که سری در آراء شوایستر، یونگ و ویتگنشتاین و تا حدی ویلیام جیمز دارد، می‌کوشد بحث از وجود (Being) را به بحث از معنا و مفهوم تبدیل کند. معنا و مفهوم با «زبان» و ذهن آدمی سروکار دارد نه «عالم واقع». «ذهن و زبان» در نگرش ناواقع‌گرایی، «دهنده واقعیت» است نه گیرنده. به نظر کیوپیت «انسان معتقد به خدا کسی است که اندیشه خدا، کاری واقعی در شیوه تفکر وی انجام دهد و نقشی مؤثر در چگونگی زندگی وی بازی بکند، چون همان‌طور که ویتگنشتاین می‌گوید،

واژه‌ای که کار واقعی انجام ندهد مانند دنده‌ای بیکار در ماشین است. او معتقد است که واقع‌گرایی در دین مدت‌ها پیش درگذشت و رفت: ما در عصری زندگی می‌کنیم که دین کاملاً «انسانی شده» است و الهیات به هنر شباهت یافته است و ما از تمامی منابع موجود در جهت شکل‌پذیری معنوی خود بهره می‌گیریم و می‌بایستی در آخر سر هر یک از ما «صدای منحصر به فرد خویش» را بشنود و بیابد. برای کیوپیت همانند ویتگنشتاین، زبان به معنای دقیق کلمه تجربه‌های آدمی را تعیین می‌بخشد و شکل می‌دهد و همین پروسه، تجربه‌های آگاهی را برمی‌سازند. زبان، ذهن است و ذهن خود معلول زبان و درون آدمی است و همه این کنش و واکنش‌های معرفتی در آگاهی ذهنی و درونی ما رخ می‌دهد و این چندان از ما دور نیست. میان ما و واقعیت فاصله‌ای نیست و بلکه ماییم که «واقعیت را می‌سازیم». حتی عارفان در آنجا که میراثی برجای گذاشته‌اند، «مافی‌الضمیر» خود را نوشته‌اند و معرفت درونی خود را به منضمه ظهور رسانده‌اند و بر سخن پل تیلش مهر تأیید می‌زنند که سخن هر کس از خدا «نمایانگر دلواپسی نهایی اوست» و راست گفته‌اند که «خدایت را به من بنا تا بگویم چه کسی هستی». از این نظر، خدای هر کسی برساخته ذهن و زبان خاص اوست. به نظر کیوپیت کسانی مثل یوحنا صلیبی (John of cross)، اسپینوزا (Spinoza)، شانکارا (Shankara) و دیگر شرقی‌های غیرثنویت‌گرا (non-dualist)، سعادت دینی را منبعت از نفس انسانی و حالتی از یک واقعیت کلی الهی معرفی کرده‌اند. و به همان اندازه که بودا واقع‌گرایی را برای رسیدن به رهایی ناکافی می‌دانست و به درون توجه داشت، کیوپیت بر این نظر است که این حادثه اتفاق افتاده است و الهیات جزئی و نظام‌های کلی قادر به کشف معنا برای بشر «بعد از تجدد» نیستند، الهیات جزئی، عقل‌گرایی دکارتی و بنیادگرایی نظام‌هایی نیستند که خلاء معرفتی و معنوی «دنیای پس از تجدد» را پر کنند و نمی‌توان «اهداف بزرگ خارجی و یکپارچه» را برای توجیه و تبیین فاکت‌های متغیر کنونی به کار برد. نسبیت (Relativism) نه آنارشیسم معرفتی یا اجتماعی بلکه ارائه پاسخ‌های متغیر به پرسش‌های متغیر است. و نسبیت از این جهت خلاقیت و فهم اقتضایات زبانی. وجودی یک پدیده است.

### ۲. ایمان کثرت‌گرا (pluralist)

کیوپیت در دعوی «اصالت و حقانیت ادیان نسبت به همدیگر» به داستانی اشاره می‌کند که در

آن، پیرمردی انگشتی معجزه‌آسا داشت و هر کس آن را در دست می‌کرد مورد محبت خدا و آدمیان قرار می‌گرفت. انگشتی به پسر او ارث رسید و به همین ترتیب چندین نسل در خانواده دست به دست گشت. آخر سر به مردی رسید که سه پسر داشت. این مرد نمی‌خواست میان پسرهایش فرق بگذارد، از این رو دو انگشتی مشابه دیگر از روی آن ساخت و به هر کدام از پسران یکی داد، و سپس دیده از جهان فرو بست بی‌آنکه به پسرها بگوید کدامین انگشتی اصل است. سه پسر با هم درافتادند، هریک مدعی بود اصل نزد اوست. داوری آوردند تا میان آنان داوری کند و او رأی داد که به هیچ وجه نمی‌توان گفت کدام‌یک انگشتی اصلی است و شاید هم در واقع هیچ یک اصل نباشد. از کجا معلوم که انگشتی اصلی گم نشده باشد و پدر سه نسخه بدل از روی آن ساخته باشد. از دست سه برادر کاری ساخته نبود جز اینکه هر یک سعی کند با رفتار خود نشان دهد که انگشتی او انگشتی حقیقی است. «یگانه معیار صدق دینی، در حقیقت اخلاقیات است.» این داستان به طور کلی منکر آن نیست که شاید یکی از سه دین بزرگ، یهودیت، اسلام، مسیحیت، به راستی حقیقت مطلق وحیانی باشد، نتیجه معرفت‌شناختی و روش‌شناسی این حکایت این است که هیچ کس خطاناپذیر نیست. بنابراین همانند جان استوارت میل در دفاع از کثرت‌گرایی، نمی‌توان گفت در تحلیل نهایی کدام دین صددرصد درست است و نیازی به بهسازی ندارد، بلکه بدین سبب که با اطمینان می‌توان گفت یک چنین دینی وجود ندارد. در جهان نامتین بهترین امید دست‌یابی به حقیقت «گفت‌وشنود» است. جهان مبتنی بر نوعی «رواداری» است و میان دعوی حقانیت کامل و انحصاری یک دین و گرایش آن به تفکیک و محبوس ساختن پیروان خود در دنیایی سربه‌مهر، پیوند آشکاری وجود دارد. این دو جنبه دین همواره مؤید یکدیگرند. ایمان پرشور دینی معمولاً انسان را در خرده‌فرهنگی متشکل از افراد همفکر به بند می‌اندازد. در محدوده این جهان، حقانیت ایمان‌ها بدیهی و بی‌چون‌وچرا می‌نماید و چنان واضح و هویدا که اساساً به‌ندرت حرفش پیش می‌آید. لذا «هرچه بیشتر بر این گمان باشیم که حقیقت و دنیای ما کامل است، کمتر از دنیای بیرون از دنیای خودمان آگاه می‌شویم». از این جهت کیوپیت دعوی انحصارگرایی را برای مسیحیت دعوی مخرب می‌داند و نمونه‌ای مثال می‌آورد که در میان جمعیتی مثل شهر بیرمنگام انگلستان ۳۰ هزار مسلمان، ۱۵ هزار سیک، ۱۰ هزار هندو، ۶ هزار یهودی و شماری بودایی وجود دارد.



کیوبیت با این تناظر و مقایسه می‌گوید اگر اخلاقاً معتقدیم که هر گونه تبعیض نژادی، فرهنگی و دینی را باید کوبید، این خود پذیرش این اصل است که در حیطه دین نه یک حقیقت بلکه حقایق مختلف وجود دارد و لزومی ندارد هر کدام از این حقایق جهان اجتماعی جداگانه خود را بیافزیند. اگر درست است که اندیشه سرانجام تن به واقعیات اجتماعی می‌دهد، پس این به آن معناست که ادیان نیز باید در نهایت همه وجوه مختلف یک کل واحد جلوه کنند.

پارادایمی که کیوبیت در رویکرد کثرت‌گرایی عرضه می‌کند مبتنی بر درکی انسانی و در راستای پروسه خطاپذیری فهم انسانهاست و از این جهت روندی سکولار و فعالیتی روشمند است. برای او، گذار از ادراک دینی مبتنی بر باور جزمی به ادراکی مبتنی بر معنویت و عملکرد اخلاقی خود انسان است. به نظر وی تنها وجودی که ما مستقیماً از آن آگاهی داریم عبارت است از «جریان انسانی خودمان که مدام در حال شدن و دگرگونی است». این چیزی است که کیوبیت از آن به سرچشمه (fountain) و مبدأ یاد می‌کند و پیوند وثیقی با نحوه زندگی انسانی دارد. این سرچشمه یا آبشار، نماد التیام و درمان‌بخشی و آرامش است. این سرچشمه و آبشار همان چیزی است که می‌تواند منبعث از قوه خیال و همان امر مقدس باشد.

### معنویت به مثابه هنر

کیوبیت با وینگنشتاین همداستان است که ایمان و دینداری به «نقش و کارایی» آن در زندگی انسان بستگی دارد. معنویت البته در این روایت امری انتزاعی و متافیزیکی نیست، بلکه بخشی از زندگی و نحوه وجود انسان در زندگی است. همان دیدگاهی که ابتدا کی‌یرکه‌گور مطرح کرد و اظهار نمود که ایمان مسیحی نوعی ایدیولوژی نیست بلکه راه و رسم زندگی است، تعهدی شورانگیز در راه‌هایی از جهان و در راه رستگاری و کمال معنوی است. تعلیم و آموزه‌های دینی طریق را می‌نمایانند و خود فی‌نفسه ایزاراند و اگر این آموزه‌ها جزمی (dogmatic) شوند به جای نشانه و راهنما بودن، به اصل میدل می‌شوند، اما اگر آنها معنوی تصور شوند، وسیله‌هایی درونی‌اند. خدا در حالتی رهاننده ما می‌شود که احکام دینی از بیرون ما را مقید و محصور نکند بلکه در درون به الهام و هدایت ما بپردازد. خدای ما به جای آنکه بیرون (there-out) و در عالم ماورایی باشد به کار زندگی افراد نمی‌آید. این نوع خداشناسی، خداشناسی اساطیری است که واقعیات دینی را بیرونی جلوه می‌دهد، عینیت می‌بخشد و به شکل جهانی نامرئی از

جهان کنونی ضربه زده است و اساساً تلقی‌های رسمی در باب هبوط، گناه نخستین (original sin) رستگاری (Redemption) معنای کلیسا، خدمت کشیشی، وعده تحقق نجات در الهیات سنتی قدیم قابل حل و اجرا نیست. معنویت در «جهان پس از مدرنیته» بر ساخت «معنویت انتقادی» (critical spirituality) بنا شده است و در این جهان‌شناسی، چگونگی ایمان، اندیشه خدا را به انسان می‌آموزد. دین چاره‌ای ندارد جز آنکه الگوهای فرهنگی را جدی بگیرد و از این نظر مسیحیت چاره‌ای ندارد که «اسطوره‌زدایی» شود. از این منظر معتقد است «برداشت رایج از موهبت ایمان و کوشش در راه اثبات ایدیولوژیک آموزه‌های دینی» که به راحتی خطوط تمایزی میان ایمان و بی‌ایمانی می‌کشد ناتمام و مربوط به فضای جدید جهان نیست. «باید از صدق مفاهیم کهن یکسره دل برکنند. این حقایق فرضی که دست دوم به ما رسیده همه تباهی‌پذیرند، مانند ابر در هوا پخش و پراکنده و مثل زیوس (Zeus) در آغوش یو (Io) در میان انگشتهایمان محو می‌شوند. متن هر باور دینی بیش از آنکه به شکل و صدق واقعی آن بستگی داشته باشد به «شکل و روش ما» بستگی دارد و به شیوه‌های زیست ما وابسته‌اند و هیچ‌گاه کلی و جهانی نیستند، بلکه شیوه‌های زندگی‌اند. «اعمال دینی را باید به خاطر اعمال دینی و کاملاً بی‌چشم‌داشت بجا آورد. از این جهت این نوعی واکنش به زندگی، شکل دادن به زندگی، مفهوم بخشیدن و ارزش نهادن نهایی زندگی است. و معنویت که تفکر «پس از مدرنیته» از آن دفاع می‌کند، «لذت ابدی را در امر محتمل ناب» جست‌وجو می‌کند.

### ایمان در لحظه اکنون

گفته شد که کیوبیت «وعده نجات» را که مبلغان مسیحی در صدر کار تبلیغی خود قرار داده‌اند نقد می‌کند و معتقد است این وعده هیچ‌گاه به وقوع نخواهد پیوست. وی از مدل‌های ایمان مایستر اکهارت آلمانی و قدیس آگوستین سخن می‌گوید که تلاش آنها تجربه دینی عملی یک فرد است که در زندگی با آن مواجه شده است. ایمان باید به کار زندگی اکنون هر شخص بیاید. از آگوستین نقل می‌کند که «سال‌های تو نه می‌روند و نه می‌آیند... سال‌ها همه نزد تو یک‌جا و به‌تمامی حاضراند، چه آنها در یک سکون دایمی‌اند، آنها حرکت نمی‌کنند. زیرا امروز تو جای خود را به هیچ فردایی نمی‌دهد و نیز جای هیچ دیروزی را نمی‌گیرد، امروز تو ابدیت است.»<sup>۲</sup> از این جهت خدا

موجودات و نیروها و علل فراطبیعی رویدادها درمی‌آورد. در تفکر عرفانی - معنوی این امور به درون تحویل می‌یابند و با نگرشی انتقادی به خود می‌نگرد که نفس از طریق آن از بند توهّمات جزمی می‌رهّد، پاک و منزّه می‌گردد، روشنایی و آزادی و خداگونگی می‌یابد. عارف از جزم می‌پرهیزد و تأکید می‌کند که خدا، مسیح و بهشت «بر فراز» و در آسمان‌های دیگر ما نیستند، بلکه باید از راه شور و شوق، از راه عشق، از راه اراده در فرد فرد ما یافته شوند و آن هم از راه تزکیه نفس.

به نظر کیوبیت «هر فعالیت بیانی انسان خصلت هنری دارد». ما از طریق زبان خود را عرضه می‌کنیم و تماماً خودمان می‌شویم. او به شکل استعاری می‌گوید «ما خورشیدیم، می‌سوزیم و تمام می‌شویم، تمامیت و کاملترین حضورمان را در مرگ به مسابقه می‌گذاریم». خدا کلمات را در کتاب مقدس به رشته تحریر درآورده و ما آن را از طریق زندگی‌مان تکثیر می‌کنیم. او کتاب طبیعت را در مخلوقات و نمونه‌های معدودی نوشته است و ما آن را از توصیفات و معادلات ریاضی که پراخته ذهن است استخراج می‌کنیم. از این رو پیشرفت علم جدید از قرن هفدهم به بعد مبتنی بر وام گرفتن این باور بوده است که جهان باید بر ساخت زبان ما فهم‌پذیر و توصیف‌پذیر باشد. از همین منظر کیوبیت متون عرفانی را از مقوله «هنر نوشتاری» و عارفان را غواصان و شناگران ساحل زبان می‌داند و در این میان «لذت دینی» یعنی لذت سرشار از مسرت و خوشحالی در ساحل زبان و «عاشق خدا شدن»، یعنی عشق منبعث از درون ساقیه‌های زبانی و درونی.

ایمانی را که کیوبیت از آن دفاع می‌کند ایمانی موج‌خیز، «دریایی» و ساختار شکنانه است. دریایی بودن استعاره‌ای است برای گشودگی و ناتمامیت یافتگی فرایند احساس دینی. او کتاب حجاب جهل (The Cloud of Unknowing) را که از مؤلفی ناشناخته در قرن چهاردهم نوشته شده، نماد نوشته‌ای با رویکرد ناواقع‌گرایانه و مبتنی بر تمایلات درونی می‌داند. محتوای کتاب بر روش «الهیات سلبی» نگارش یافته و آدمی را نه با نظام علی - معلولی بلکه بر ساخت آرمان‌های بی‌مکانی و بی‌زمانی به سوی خدا فرامی‌خواند. خدا امری خارجی نیست. او را نه با «رفتن یا پا» بلکه با مراقبه درون و به مدد زبان می‌توان فهمید. ایمان از سنخ عاطفه و احساس و همیشه ملازم انسان است.

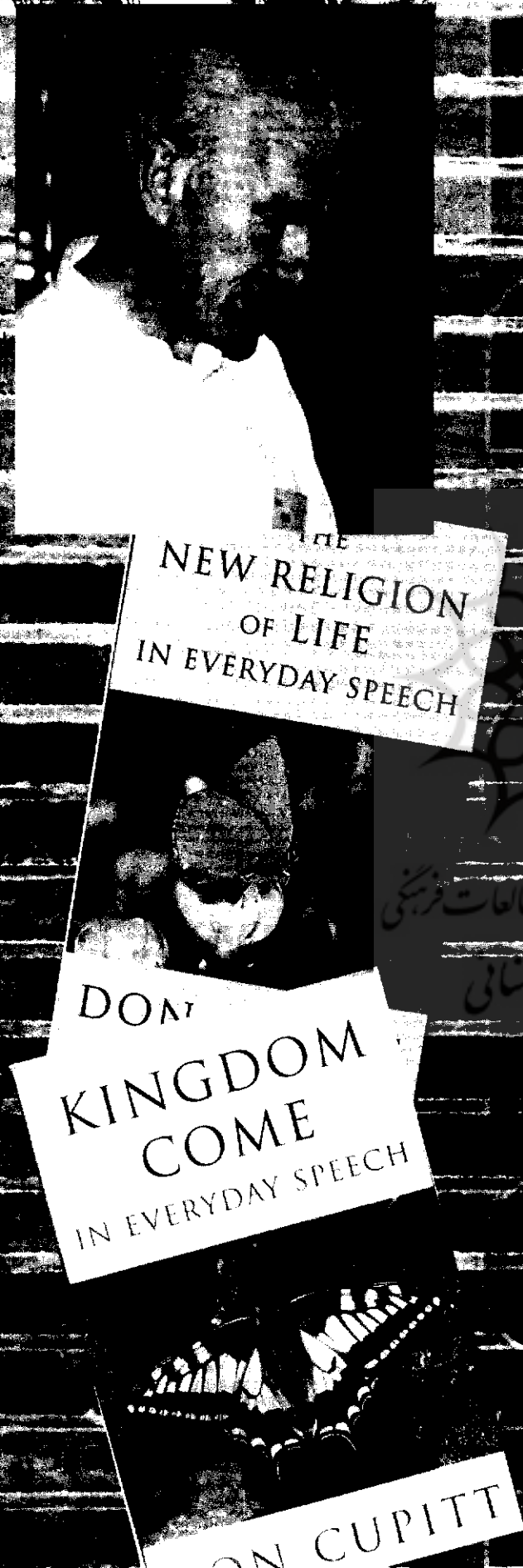
یکی از تأکیدها و توضیحات کیوبیت این است که اهتمام و تبلیغ رسمی و سنتی کلیسا که روحانیون آن آموزه نجات را به وعده‌ای بی‌پایان موکول کرده‌اند به روند دینداری و معناداری در

وجدی فیاض است که دائماً خودش را در متن لحظه اکنون زندگی ما نازل می‌کند. کیوبیت نتیجه می‌گیرد «لحظه نجات» فقط در زمان محدودی که در مرحله خاصی از گردش کیهانی به وقوع می‌پیوندد ما را به کار نمی‌آید. اساساً زمان‌ها قابل دسترسی نیستند و خوشی ابدی می‌تواند در زمان اکنون خوشایند باشد. از این نظر همه ما مجبوریم روابطمان را با حقیقت وجودی حفظ کنیم. از مایستر اکهارت نقل می‌کند که فرایند «عمل و شدن» یک چیزاند، من و خدا به یک نحو در حال شدنیم، او عمل می‌کند و ما می‌شویم». «لحظه اکنون که خداوند در آن اولین مرد را آفرید و لحظه اکنون که من همیشه در آن از خدا سخن می‌گویم، برای کسی است که تنها در لحظه اکنون وجود دارد. بنگر! به شخصی که در پرتو وجود خدا می‌زید و وجدانش نه در زمان گذشته و نه در آینده بلکه از ابدیتی واحد سرچشمه می‌گیرد.

مایستر اکهارت مصداق متفکری ساختارشکن و مدافع ایمان در لحظه اکنون زندگی است و هیچ‌گاه به روش واقع‌گرایانه به عرفان نگاه نکرد. کیوبیت از پارادایم اکهارت در نقل الهیات مسیحی استفاده می‌کند و سیستم الهیاتی را به مثابه راه و روش‌های ایدئولوژیک ناعادلانه می‌داند. به همان نحو که اکهارت متن عرفانی را به جریان معکوس در تقابل با جهان‌شناسی‌های هم‌روزگار خود مبدل کرد، و عرفان را به لحظه حال، به امر قلبی و حالت فیضان و در پیوند با احساس دگرگونی تجربه فروربرد، کیوبیت می‌کوشد بر «ایمان فردی» به دور از کیهان‌شناسی مقدس الهیات، راهی برای زیست بهتر انسان امروز پیدا کند که البته این راه ادامه‌دهنده راه کسانی مثل لودویگ فویرباخ و «الهی‌دانان رادیکال» لوتری بوده است که خواسته‌اند برنامه‌ای برای کل شناخت و ایمان پیدا کنند. جای نقد و بررسی آراء کیوبیت البته در این مختصر نمی‌گنجد و امید است که در فرصت دیگر مجال بسط، تحلیل و نقد آن فراهم شود.

#### یادداشت‌ها:

1. ترجمه این کتاب از طرف نگارنده در حال اتمام است و در شماره قبل گزارش کوتاهی نیز از آن ارائه شد.
2. *Mysticism after Modernity*, p. 201



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال مایع علوم انسانی